

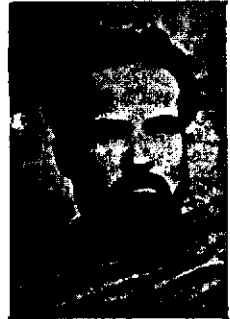


دین و کلام

مکان مقدس

انسان دینی همواره سعی کرده است تا
جایگاه خود را در "مرکز عالم" بداند.

میرچیا الیاده



ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یکی از خصوصیات بارز جوامع سنتی، تقابلی است که بین موطن خود و مکانهای ناشناخته و غیر مشخص اطراف آن قایلند.



ایجاد مکان مقدس را از لحاظ تکوین جهان نشان می‌دهد. برعکس در تجربه بیگانه ما امر مقدس، مکان متجانس و خنثی است و هیچ گونه گسیختگی کیفی، بخشهای گوناگون توده آن را از یکدیگر متمایز نمی‌سازد. مکان هندسی از هر جهت قابل انقطاع و نامحدود است، اما ساختار ذاتی آن هیچ‌گونه تمایز کیفی و به تبع آن هیچ‌گونه جهت‌یابی را اقتضا نمی‌کند. آنچه که ما باید بکنیم تنها یادآوری تعریف یک عالم هندسه کلاسیک از فضا است. طبیعی است که نباید مفهوم فضای هندسی خنثی و متجانس را با تجربه فضای غیر مقدس که در تقابل مستقیم با تجربه فضای مقدس است و تنها به دریافتهای ما مربوط می‌شود، اشتباه کنیم. مفهوم فضای متجانس و تاریخ آن (تاریخ به آن دلیل گفته شده که این مسئله بخشی از مایه عام تفکر فلسفی و علمی عهد قدیم بوده است) بحث کاملاً متفاوتی است که ما اکنون قصد ورود به آن را نداریم. آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود تجربه مکان نزد انسان غیر دینی است، یعنی انسانی که "وجهه قدسی" عالم را انکار کرده، وجود غیر مقدس را پذیرفته، عاری از همه مبادی دینی است.

باید اضافه کرد که چنین وجود غیر مقدسی هرگز به طور خالص موجود نیست. فردی که در زندگی کفر را برگزیده است هر قدر هم که عالم خود را از مسائل قدسی خالی کرده باشد هرگز موفق به کنار گذاردن همه کردارهای دینی نمی‌شود. هر چه پیشتر می‌رویم این امر آشکارتر می‌شود، حتی غیر مقدس‌ترین وجودها آثاری از ارزش بخشی دینی جهان را در خود حفظ کرده‌اند.

ولی در حال حاضر این جنبه از مسئله را کنار گذارده، بحث خود را به مقایسه دو تجربه مورد بحث (یعنی تجربه مکان مقدس و تجربه مکان غیر مقدس) معطوف و محدود می‌سازیم. پیش از این به مواردی از تجربه اول اشاره شد. آشکار شدن یک مکان مقدس، نیل به یک نقطه ثابت و از این رو وصول به جهت یابی در بی‌نظمی ملازم با یکنواختی در پیدایش جهان و زیستن به معنای واقعی را ممکن می‌سازد. برعکس تجربه غیر مقدس یکنواختی و به تبع آن ارتباط و اتصال مکان را تأکید می‌کند. اکنون هیچ‌گونه جهت‌گیری صحیحی امکان پذیر نیست، زیرا نقطه ثابت، دیگر از یک حالت هستی واحد برخوردار نیست، بلکه طبق نیازهای روز گاه آشکار شده گاه ناپدید می‌گردد. سخن صریح آنکه دیگر

مکان از نظر انسان دینی یکنواخت و یکسان نیست، بلکه وی در آن، انقطاعها و ناهمسانیه‌ها را می‌بیند. برخی بخشهای آن با سایر بخشها اختلاف کیفی دارد. خداوند خطاب به موسی فرمود: "بدینجا نزدیک میا، نعلین خود را از پا بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است" [سفر خروج، باب ۳، آیه ۵]. پس مکان مقدس وجود دارد و از این حیث حایز اهمیت و قدرت بسیار است. مکانهای دیگری وجود دارند که مقدس نیستند، از این رو بی‌شکل یا بی‌نظمند. اما این تمام مطلب نیست. در نظر انسان دینی این عدم تجانس به صورت تمایز و دوگانگی میان مکان مقدس [مکان واقعی یا واقعاً موجود] و فضای بی‌شکل که اطراف آن را احاطه کرده است، ادراک می‌شود. به یقین می‌توان گفت که تجربه دینی در مورد عدم تجانس مکان یک تجربه ابتدایی نظیر آفرینش جهان است. این امر موضوع تفکرات نظری نیست، بلکه یک تجربه ابتدایی دینی است که مقدم بر همه تفکرات درباره جهان است. زیرا این انقطاع و ناهمسانی عارض بر مکان است که تکوین جهان را ممکن می‌سازد، زیرا نقطه ثابت و محور مرکزی همه جهت‌یابی‌ها را تعیین می‌کنند. زمانی که امر مقدس، خود را در هر یک از مراتب تجلی نمودار می‌سازد، تنها تجانس یکنواختی مکان را منقطع نمی‌سازد، بلکه ظهور حقیقتی مطلق را نیز در مقابل عدم واقعیت محیط گسترده اطراف موجب می‌شود. از نظر علم هستی‌شناسی خلق جهان خود وقوع و ظهور امری مقدس است. در پهنه محدود و متجانس که نقطه رجوعی ممکن نیست و هیچ راهنمای جهت‌یابی در آن نمی‌تواند مقرر باشد تجلی مقدس یک نقطه ثابت مطلق، یک مرکز را نمودار می‌سازد پس واضح است که کشف (یعنی آشکار شدن) یک مکان مقدس برای انسان دینی تا چه حد از ارزش آگزیستانسیال وجودی برخوردار است، زیرا هیچ چیز بدون جهت یابی قبلی آغاز یا انجام نمی‌یابد و هر جهت‌یابی نیز خود محتاج نقطه ثابتی است، به این دلیل است که انسان دینی همواره سعی کرده است جایگاه خود را در "مرکز عالم" بداند. اگر باید دنیا محل زندگانی باشد پس باید بنیاد شود. هیچ عالمی در بی‌نظمی یکنواخت و نسبی با مکان غیر مقدس تکوین نمی‌یابد. کشف یا تعیین نقطه ثابت (مرکز) مترادف با خلقت جهان است. به زودی نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم که به طور مسلم ارزش آداب و آیینهای مربوط به جهت‌شناسی و

تجلیات و نشانه‌ها

برای توضیح عدم تجانس مکان به نحوی که شخص آزاد از دین آن رابه آزمایش جان درمی‌یابد می‌توان مثال پیش پا افتاده‌ای آورد. ما مثالهایی را انتخاب می‌کنیم که برای همه قابل شهود و درک باشد. کلیسا - در شهری مدرن در نظر انسان معتقد فضایی است کاملاً متفاوت با فضای بیرون کلیسا. دری که به داخل کلیسا باز می‌شود نمایانگر "راه تداوم" است. آستانه‌ای که حد فاصل دو فضا است نیز دلالت بر فاصله میان دو صورت وجود یعنی مقدس و غیر مقدس دارد.

آستانه خداست، مرز است، مرزی که دو جهان را از یکدیگر متمایز کرده در مقابل هم قرار می‌دهد و در عین حال مکان مبهمی که آن دو جهان را با هم پیوند می‌دهد، محلی که عبور از جهان کفر را به جهان مقدس ممکن می‌سازد.

مدخل مسکن و مأوی انسان نیز دارای همین شأن و مقام آیینی است، چه آستانه به طور کلی از اهمیت زیادی برخوردار است. گذر از آستانه به خانه همواره با آداب بیشماری چون تعظیم و خم شدن و فشردن خالصانه دستها و امثال اینها توأم است. آستانه، نگاهیانی دارد که خدایان و ارواح هستند و از ورود دشمنان انسان و نیز دیوان و نیروهای اهریمنی جلوگیری می‌کنند. در این محل است که قربانیایی به خدایان نگهبان،

جهانی باقی نمی‌ماند، بلکه تنها اجزای متفرق کیهان وجود دارند یعنی مجموعه بی‌نظمی که از شمار کم و بیش محدود مکانهای خشایی که انسان در آنها حرکت کرده، برونق مقتضای وجودی که در یک جامعه صنعتی متجلی شده اداره و رهبری می‌شود.

با این وجود تجربه مکان غیر مقدس دارای ارزشهایی نیز هست که تا حدی یادآور عدم تجانسی است که تجربه دینی از مکان است. به عنوان مثال در میان اماکن مختلف، زیارتگاهها از حیث کیفی از دیگر اماکن متمایزند. محل تولد انسان، صحنه‌های اولین عشق او، اماکن خاصی که در اولین شهر خارجی که در جوانی از آنها دیدن کرده است از این قبیلند. حتی برای انسانی که هیچ گونه احساس دینی ندارد نیز این اماکن حالت فوق‌العاده‌ای دارند و دارای کیفیت واحدند. اینها اماکن مقدس در جهان شخصی او هستند، گویی این موجود غیردینی چیزی رابه الهام دریافته است که با امور زندگی هر روزی او تفاوت دارد. ضروری است که این نمونه رفتار شبه دینی انسان غیر مؤمن مورد تأکید قرار گیرد. در متن این کتاب مثالهای دیگری از این نوع تنزل و تقدس زدایی ارزشهای مذهبی و شیوه‌های اخلاقی را ذکر خواهیم کرد. اهمیت اساسی تر این نمونه‌ها به تدریج روشن خواهد شد.



نثار می‌شود و نیز در اینجاست که فرهنگهای برجسته شرق کهن (بابل، مصر، اسرائیل) محل داوری بنا می‌کردند. آستانه و در نشانگر راه تلاطم در مکان محسوس واقعی است، به این ترتیب اهمیت بسیار زیاد دینی آن را نیز نشان می‌دهد، زیرا در عین حال که نقش سمبولیک دارد، طرق عبور از مکانی به مکان دیگر را نیز شامل می‌شود.

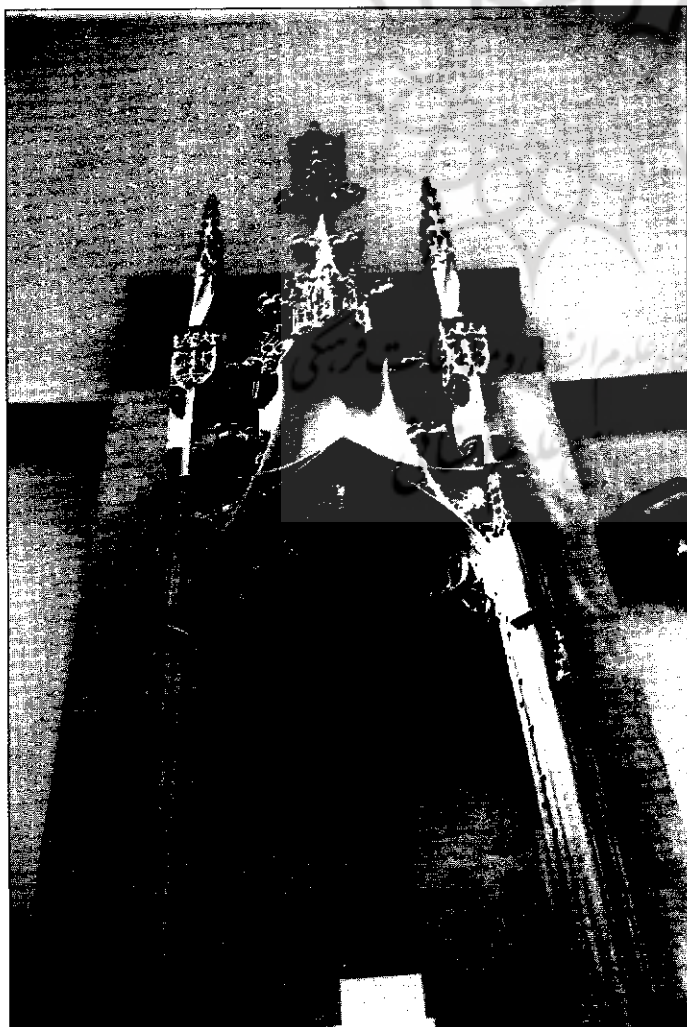
از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که چرا کلیسا مکانی کاملاً متمایز از سایر ساختمانهای اطراف آن است. در واقع عالم غیر قدسی در محدوده امر قدسی تعالی یافته است. این امکان تعالی با تصاویر گوناگون گشایش، بیان شده است. در این مکان یعنی در محدوده مکان مقدس است که ارتباط با خدایان ممکن می‌شود، از این رو باید دری به جهان بالا وجود داشته باشد تا خدایان از آن طریق به زمین فرود آیند و انسان به صورت سمبولیک بر آسمان عروج کند. به زودی خواهیم دید که این مسئله در بسیاری از ادیان وجود دارد، به عبارت صریحتر معبد دروازه‌ای به سوی بالاست و ارتباط با جهان خدایان را تضمین می‌کند. هر مکان مقدسی دلالت بر مراتب تجلی دارد یعنی روی آوردن امری قدسی که به جدایی محدوده‌ای از سایر مکانهای جهانی اطراف آن مؤدی شده و آن را از جهت کیفی متمایز می‌سازد. چون یعقوب در محل کنعان در رؤیایزدبانی مشاهده کرد که به آسمان می‌رسید و فرشتگانی از آن نردبان بالا و پایین می‌رفتند خطاب خداوند را بر فراز آن شنید که: "من خدای بزرگ ابراهیم هستم" در این حال از خواب بیدار شد و بیمناک فریادی زد که: "اینجا چه هولناک است، اینجا همان خانه خداست، و این دروازه آسمان است". سنگی را که زیر سر نهاده بود برداشت و از آن بنایی به یاد بود بنیاد نهاد و بر آن روغن ریخت و آن مکان را بیت ایل، یعنی خانه خدا نامید [سفر تکوین ۲۸ - ۱۲، ۱۹]. لفظ "دروازه آسمان" تعبیری سمبولیک و بسیار غنی و پیچیده است؛ در ظهور و تجلی الهی که در یک فضا به سمت بالا گشایش پیدا می‌کند و با آسمان یعنی محلی که نقطه مبهم و اسرار آمیز عبور از یک وجه وجود به وجه دیگر است اتصال می‌یابد و عین طریق قدس می‌شود. به زودی نمونه‌های روشنتری را همچون قربانگاهها خواهیم دید که "ابواب خدایان" هستند و از این رو جایگاههای گذر میان آسمان و زمین‌اند. به بیان صریحتر، اغلب نیازی به تجلی یا جلوه قدسی نیست، بلکه تنها یک نشانه برای دلالت تقدس یک مکان کافی است. چنانکه در افسانه‌ها ضبط شده است، مارابوت [Marabout] که در اواخر قرن شانزدهم ال همل [El. Hemel] را بنیاد کرد برای گذراندن شب در کنار چشمه متوقف شد و چوبدستی خود را در زمین فروکرد. صبح روز بعد که برای برداشتن چوبدستی و ادامه سفر رفت، مشاهده کرد که آن چوبدستی در زمین ریشه دوانیده و جوانه‌ها از آن سبز شده است. او این امر را نشانه اراده خداوند دانسته، در همان محل اقامت گزید.

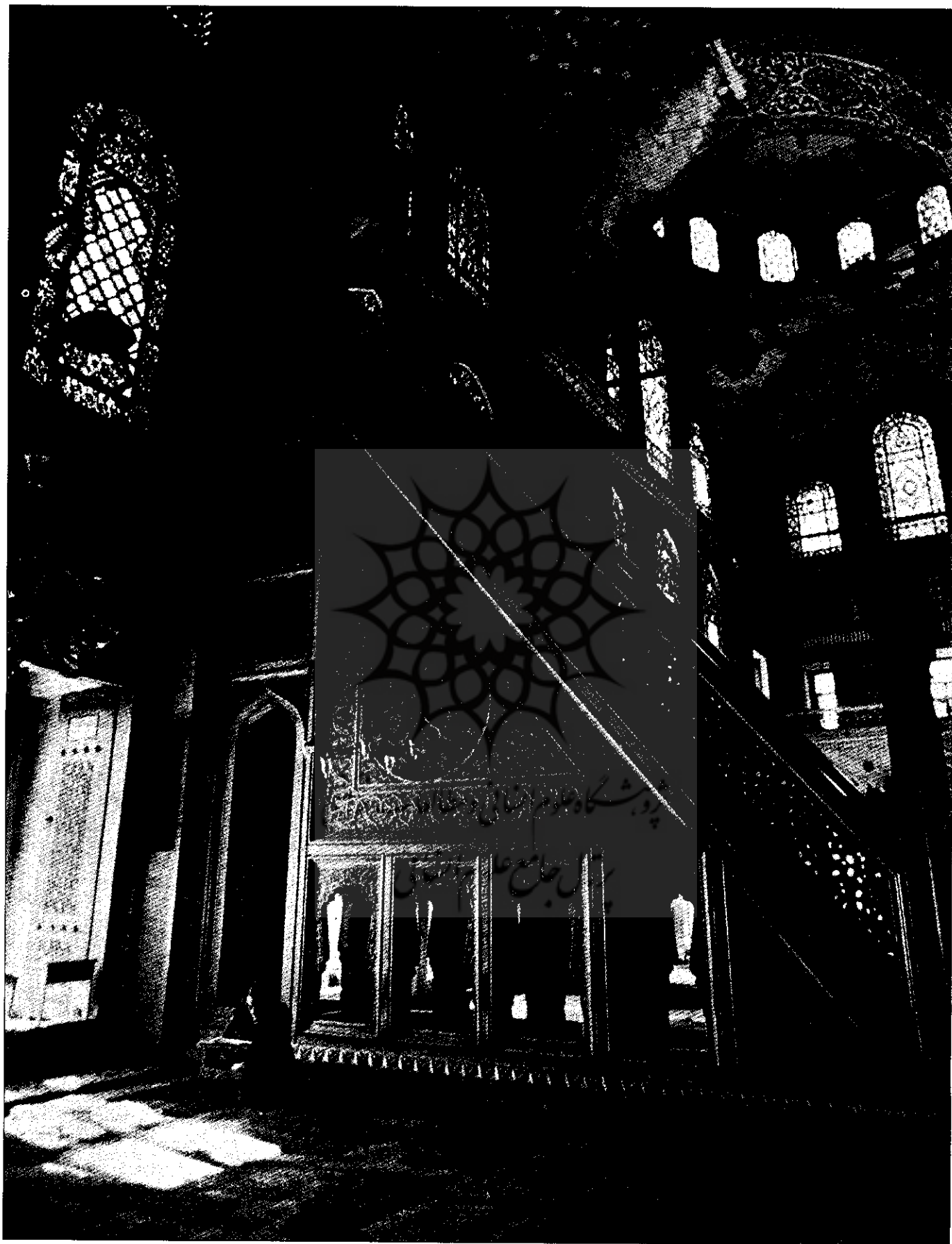
در مواردی نظیر مورد اخیر نشانه با باری از معنای دینی؛ اصل مطلق را معرفی کرده، به هرگونه شک و پراکنندگی خاتمه می‌دهد. چیزی که متعلق به این جهان نبوده است خود

را به گونه‌ای بدیهی آشکار ساخته با این کار یک جهتگیری را نمودار ساخته یا نوعی ارتباط را برقرار کرده است.

آنگاه که هیچ نشانه‌ای برای تعیین مکان ظاهر نشود، به طلب بر می‌خیزند به عنوان مثال نوعی از احضار علایم با استفاده از حیوانات انجام می‌شود. آنان هستند که مشخص می‌سازند کدام محل برای بنای حرم مقدس یا ساختن قریه مناسبتر است. این امر بطور کلی دستیازی به قوا و صور مقدس به منظور دستیابی به نور هدایتی در عالم تجانس مکان است. جستجو و کاوش برای یافتن علامت و نشانه به منظور پایان دادن به تنشها و هیجانات ناشی از نسبت و سرگشتگی صورت می‌گیرد. مختصر اینکه این کار به منظور ارائه نقطه تأیید مطلق است. به عنوان مثال در محل کشته شدن حیوان وحشی شکار شده‌ای حرم مقدس بنا می‌شود یا یک حیوان اهلی [چون گاو] گم شده را چند روز بعد از گم شدن در محل یافته شده قربانی می‌کنند. بعدها در این محل محرابی بنا شده و در حول و حوش آن دهکده‌ای ظاهر می‌شود. در همه این موارد تقدس مکان از طریق حیوانات جلوه گرفته است. همه این مطالب صرفاً بیانگر این مدعاست که انسان در انتخاب سرزمین مقدس آزاد نیست، بلکه تنها با کمک علایم اسرار آمیز به جستجوی این امکان پرداخته، آنها را می‌یابد.

برای انسان دینی
آرزوی زندگی در
فضایی قدسی به این
معناست که محل و
موضع خود را در
عالم حقیقت عینی
قرار دهد.





این مثالها شیوه‌های مختلف ظهور یک مکان مقدس را برای انسان دینی آشکار می‌سازد. در همه این موارد مراتب تجلی، تجانس مکان را باطل کرده نقطه ثابتی را نمودار ساخته است، اما از آنجا که انسان دینی تنها در محیطی قدسی قادر به زندگی است باید انتظار یافتن شیوه‌های گوناگونی برای تقدس بخشیدن به مکان را داشته باشیم. چنانکه دیدیم امر مقدس در ابتدا امر واقعی و در عین حال منبع زندگی و باروری است. برای انسان دینی آرزوی زندگی در فضایی قدسی به این معناست که محل و موضع خودش را در عالم حقیقت عینی قرار دهد نه اینکه خود را در نسبت‌های مداوم و انقطاع ناپذیر تجربه‌های غیر عینی نهد. او می‌خواهد در عالم حقیقت و عالم حقایق مؤثر قرار بگیرد نه در توهمات.

این گونه رفتار در همه زمینه‌های وجودی انسان دینی به وضوح به چشم می‌خورد، اما خصوصاً میل وی مبنی بر زندگی و جنبش در جهانی قدسی یعنی در یک مکانی مقدس، آشکار است. این دلیل ساخت ماهرانه شیوه‌های جهت‌یابی است که به عبارت دقیق‌تر طرق ساختن مکان مقدس است، اما نباید تصور کنیم که کار انسان در اینجا موضوع اصلی است به این معنا که وی با تلاشهای خود به مکان، تقدس می‌بخشد. در واقع آدابی که انسان مکان را با آن قدسی می‌سازد به نحوی انجام مجدد کار خدایان است. برای درک بهتر نیاز به ساخت آیینی مکان مقدس باید تأمل مختصری در مفهوم "جهان داشته باشیم. اینجاست که بر ما آشکار می‌شود که در نظر انسان دینی هر عالمی مقدس است.

آشفته‌گی و جهان

یکی از خصوصیات بارز جوامع سنتی، تقابلی است که بین موطن خود و مکانهای ناشناخته و غیر مشخص اطراف آن قایلند. اولی جهان است (و به عبارت دقیق‌تر جهان ما)، کیهان است. هر آنچه که خارج از آن است دیگر کیهان نیست، بلکه "دنیای دیگر است، مکان خارجی و پر هرج و مرجی است که اهالی آن ارواح، دیوان و "خارجیها" (که شبیه دیوان و ارواح مردگان‌اند) هستند. این تقسیم‌بندی مکان در نظر اول ناشی از تقابل میان سرزمین مسکونی و منظم [و از این رو کیهانی شده] و مکان ناشناخته‌ای است که خارج از مرزهای آن است و خود از طرفی یک جهان است و اما از سوی دیگر آشفته‌گی به نظر می‌رسد.

اما در آینده خواهیم دید که علت این هرج و مرجی سرزمین مسکونی یک کیهان است دقیقاً این است که ابتدا مقدس شده است، زیرا در هر حال به طریقی کار خدایان بوده یا در ارتباط با جهان خدایان است. جهان (یعنی جهان ما) عالمی است که امر قدسی در آن نمودار شده است. عالمی که در آن جهش از زمینه‌ای به زمینه دیگر ممکن و قابل تکرار است. بررسی علت این که آنات زمینی بر آنات کیهانی دلالت دارد، دشوار نیست. امر قدسی حقیقت مطلق را آشکار

می‌سازد و در عین حال جهت سیر را ممکن می‌کند. از این رو جهان را همان گونه بنیاد می‌نهد که حدود آن را وضع و نظامش را برقرار کرده است.

همه این موارد به صورتی آشکار در آیینهای ودایی برای تملک یک سرزمین ظاهر می‌شود. این تملک با بر پا کردن محراب آتش مخصوصی برای آگنی، و جهت رسمی می‌یابد. می‌گویند که فرد زمانی قرار می‌یابد که محراب آتش [گاره‌پاتیا] بر پا کرده باشد و همه کسانی که محراب آتش بر پا می‌کنند شرعاً قراز و ثبات می‌یابند. (شانتا پاتابره‌مانا، ۱۰۷، ۴۰۱-۱). با برپایی محراب آتش، آگنی حاضر می‌شود و ارتباط با جهان خدایان صورت می‌گیرد و فضای محراب مکانی مقدس می‌شود. اما معنای یک آیین بسیار پیچیده تر از این است و اگر ما همه شعبات آن را در نظر بگیریم درمی‌یابیم که چرا تقدیس یک سرزمین با تبدیل آن به گیتی و کیهانی کردن آن برابر است. در واقع برپایی محرابی برای آگنی چیزی جز تجدید [در مقیاس انسانی] خلقت نیست. آبی که خاک رس با آن مخلوط می‌شود مانند آب ابتدایی است؛ خاک رسی که پایه محراب را تشکیل می‌دهد سمبل زمین است، دیوارهای ضلعی آن نمایانگر جواست و نظیر اینها. ساختمان محراب با آهنگهایی توأم است که اعلام می‌دارد که کدام نقطه از جهان کسی خلق شده است [شانتا پاتابره‌مانا ۱۰۹، ۲۹، ۱ و غیره]. از این رو برپایی محراب آتش (که خود به تنهایی تصرف یک سرزمین جدید را مشروعیت می‌بخشد) برابر با پیدایش جهان است.

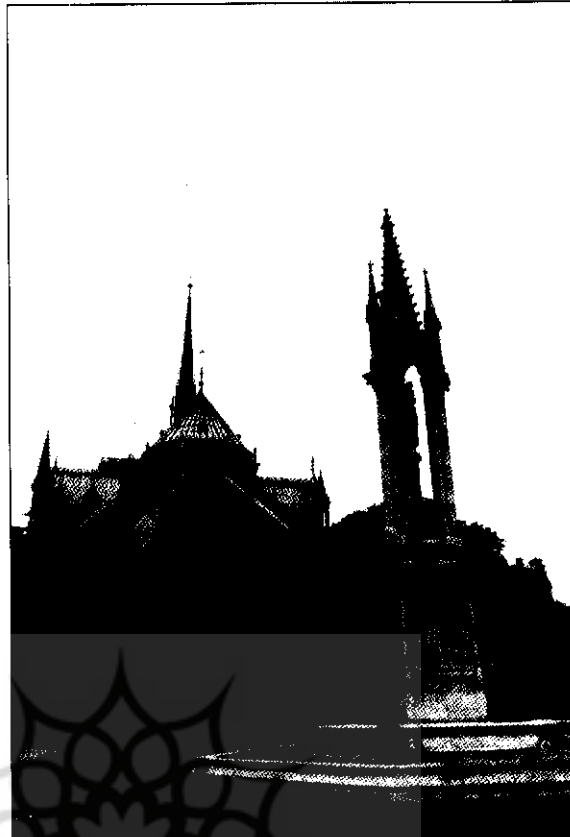
یک سرزمین ناشناخته و بیگانه [که اغلب به این معناست که "در تصرف مردم نیست"] نیز کیفیت روانی و حالت هرج و مرج را داراست. با تصرف این سرزمین و بالاتر از آن با اقامت در آن انسان به طور سمبولیک و از طریق تکرار آیینی پیدایش جهان، آن را به کیهان می‌سازد. آنچه که جهان ما خواهد شد نخست باید "خلق شده باشد" و هر خلقتی نمونه ای مثالی دارد و آن خلقت جهان به دست خدایان است. زمانی که استعمارگران اسکاندیناوی، ایسلند را به تصرف خود در آورده و به تصفیه آن پرداختند، این کار خویش را به عنوان یک امر بنیادی "اصیل" تلقی نکردند و آن را کار غیر بشری و کفر آمیز نیز شمردند. کار این جماعت از نظر خودشان صرفاً تکرار عملی ابتدایی یعنی تحول از آشفته‌گی به تشکیل کیهان از طریق عمل خلق خداوند بود. عمل زراعت در خاکهای بیابان در واقع تکرار عمل خدایان بود که با ساخت و شکل دادن به آشفته‌گی آن را نظام بخشیدند. چنانکه در مورد تصفیه زمین کشت نشده یا رقابت و تصرف سرزمینی که پیش از آن در تصرف انسانهای دیگر بوده است، آیینی که انجام می‌شود همواره باید پیدایش جهان را تجدید کند، زیرا در نظر جوامع ابتدایی هر چیزی که "دنیای ما نیست" در واقع هنوز دنیا نیست. تنها با بازسازی یک سرزمین یعنی تقدیس و تخصیص آن است که می‌توان آن را از آن خود ساخت. این گونه رفتار مذهبی در خصوص سرزمینهای ناشناخته حتی در غرب نیز تا سیه‌ده دم دوران جدید ادامه داشت.

گاهی تنها یک نشانه
برای دلالت تقدس
یک مکان کافی
است.

می‌یابد و تبدیل به عالم می‌شود. در نتیجه قطب مقدس از حیث آداب نقش مهمی را بازی می‌کند. در طول دوران سرگردانی ایشان آشیلپا همواره آن را با خود داشت و جهتی را که باید به سوی آن ادامه طریق می‌دادند از جهت انحراف آن تشخیص می‌داد. این امر به آنان این امکان را می‌داد که با وجود حرکت مداوم همواره در عالم خودشان نیز باشند و در همان حال با آسمان که نو مباحولا در آن ناپدید شده بود ارتباط داشته باشند.

وقتی قطبی شکسته می‌شود سرانجام داستان را نشان می‌دهد که مانند "پایان جهان" یا بازگشت به آشفتگی است. اسپنسر و ژیلین^۱ گزارش کرده‌اند که یک بار هنگامی که قطب شکسته شد همه قبیله در هراس بودند، آنان برای مدتی بدون یاور این سو و آن سو سرگردان بودند تا سرانجام با هم بر زمین سکنا گزیدند و در انتظار مرگ نشستند تا ایشان را دربر گیرد. این مثال به طور قابل قبولی هم کارسازی دنیوی قطب مقدس و هم نقش اخروی آن را نمایان می‌سازد؛ زیرا از طرفی کائووا-اووا [Kauwa-auwa] قطبی را تجدید می‌کند که نوبمباکولها جهان را تکامل می‌بخشد و از سوی دیگر آشیلپا آن را ابزاری برای ارتباط با قلمرو آسمان می‌شمرد. اکنون وجود انسان صرفاً از طریق پاکی این ارتباط اولیه با آسمان ممکن می‌شود. دنیای آشیلپا در حقیقت تنها به میزانی که کیهان نظام یافته به دست نوبمباکولها تجدید می‌شود، جهان آنان است. زندگی بدون وجود دروازه‌ای به سوی موجود متعال غیر ممکن است، به عبارت دیگر نوع انسان قادر به زندگی در آشفتگی نیست. زمانی که ارتباط با موجود متعال قطع می‌شود، وجود در دنیا دیگر ممکن نیست. و آشیلپا خود را به مرگ می‌سپارد. در تحلیل نهایی، ساکن شدن در یک سرزمین برابر با تقدس آن است. اگر سکنا مانند دشت قبایل چادر نشین موقتی

نیاشد و مانند سکونت اقوام نشین دایمی باشد، در این صورت این امر بر یک تصمیم حیاتی اطلاق می‌شود که شامل وجود کلی جامعه است. ایجاد تأسیسات در یک محل خاص، نظام دادن و سکونت در آن اعمالی است که مسبوق به یک انتخاب و اختیار اگزستانسیال است. اختیار و انتخاب عالمی که از طریق خلق به عهده گرفته می‌شود. حال این عالم وجود اغلب نسخه بدل همان عالم مثالی مخلوق و مسکون خدایان است، از این رو در تقدس کار خدایان شریک است. قطب مقدس آشیلپا از جهان ایشان حمایت کرده ارتباط با آسمان را تضمین می‌کند. در اینجا ما نمونه مثالی تصویر جهانی را در دست داریم که به طور گسترده‌ای پراکنده شده است؛ ستونهای جهانی که آسمان را نگهداشته و در همان حال راه جهان خدایان را می‌گشاید. سلتها و ژرمنها تا پیش از گرویدن به مسیحیت به پرستش این ستونهای پرداختند [در رساله‌ای] که حدود سال ۸۰۰ نوشته شده است، گزارش شده است که شارلمانی در حین یکی از جنگهایش در مقابل ساکسونها (۷۷۲) معبد و جنگل مقدس ایشان "آرمینیول مشهور" را در شهر ارسبورگ نابود کرد. رودلف فولوانی (۵۸۶۰) اضافه می‌کند که این ستون معروف به "ستون جهانی است که همان گونه که بود پشیمان



فاتحان اسپانیایی و پرتغالی یا نام عیسی مسیح به کشف و فتح کشورها پرداختند آنها را تصرف می‌کردند. برانراشتن صاب به معنای وقف کشور بود و از این رو نوعی "تولد جدید" محسوب می‌شد، زیرا با توسل به مسیح "چیزهای کهن کنار گذاشته می‌شود و بنا بر این همه چیز نو می‌شود" [17, s, corinthions II] در واقع کشوری که تازه کشف شده با صلیب احیا گشته دوباره خلق می‌شد.

تقدیس یک محل = تکرار خلق عالم

باید دانست که ساختن یک سرزمین ناشناخته مطابق با الگوی جهان، همواره نوعی تقدیس است نظام دادن به یک مکان تکرار عمل مثالی خدایان است. ارتباط نزدیک میان جهانی کردن و تقدیس در آثار باقی مانده از فرهنگهای ابتدایی مشهود است. به عنوان مثال می‌توان این رابطه را میان استرالیا بیهای بدوی که اقتصاد جمعی و بازیهای کوچک شکار دارند، دید. طبق سنن موجود از یکی از قبایل آرونئا، آشیلپا در زمانهای اساطیری خدایی به نام نوبمباکولا سرزمینی را که بعدها از آن ایشان شد طبق الگوی جهانی ساخت، جدایشان را خلق کرد و مؤسساتشان را بنا نهاد. نوبمباکولا از تنه درخت صمغ، قطب مقدس [کائووا-اووا] را شکل داد و پس از آغشته کردن آن با خون از آن بالا رفت و در آسمان ناپدید شد. این قطب نمایانگر محوری جهانی است، زیرا تنها در حول و حوش یک قطب مقدس است که سرزمینی قابلیت سکونت

جهان حقیقی
همواره در مرکز
واقع است.

همه چیز بود (سکون جهانی که پشتوان همه چیز بود).

مشابه این تصویر جهانی را می‌توان در میان رومیها (هراس - ادز III-3)، در هند باستان آنجا که نام سکامبا، ستون جهانی رامی‌شنویم (ریگ ودا، جلد اول، صفحه ۱۵ - جلد ۱۰ صفحات ۴۸۹ و غیره) و نیز در جزایر قناری و تمدنهای بسیار دوری چون کواکیوت (کولومبیای بریتانیا) و نادای جزایر فلورز (اندونزی) یافت. کواکیوتها اعتقاد دارند که یک قطب از سه سطح جهانی (زیرزمین و زمین و آسمان) می‌گذرد، نقطه‌ای که از آنجا وارد آسمان می‌شود "در جهان برتر" است. تصویر مرئی این ستون جهانی در آسمان راه شیری است. اما تقلید و تکرار کار خدایان، یعنی خلق عالم، به دست انسان در میزان و اندازه خود او صورت گرفته است. محور جهانی که در آسمان به صورت راه شیری دیده می‌شود هنگام مراسم به صورت قطب مقدس ظاهر می‌شود و آن تنه درخت سروی سی تا سی و پنج پایی است که بیش از نیمی از آن از سقف می‌گذرد. این ستون در مراسم نقشی اساسی ایفا می‌کند و به خانه ساختی جهانی می‌بخشد. "خانه" در آوازهای آیینی، "جهان ما" نامیده می‌شود و کسانی که نخست برای زندگی در آن داوطلب می‌شوند ادعا می‌کنند که: "من در مرکز زمین قرار دارم..." "من در جایگاه نگاهیانی عالم قرار دارم" و نظایر اینها. نظیر همین تشابه میان ستون جهانی با قطب مقدس و خانه مراسم با عالم

در ناوای جزایر فلور به چشم می‌خورد. قطب وقف شده قطب آسمان "نامیده شده است و آن را نگهدارنده آسمان می‌دانند.

مرکز جهان

فریاد کواکیوت جدیدالمذهب که می‌گفت: "من در مرکز جهان هستم" بالبداهه یکی از عمیقترین معانی مکان مقدس را بیان می‌سازد. آنجا که جهش از زمینه‌ای به زمینه دیگر تحت تأثیر مراتب تجلی قرار می‌گیرد، دروازه‌ای دیگر نیز به سوی بالا (جهان خدایان) یا به سوی پایین (جهان زیر زمین، جهان مردگان) گشوده می‌شود. سه بُعد عالم (زیرزمین، زمین و آسمان) در ارتباط با هم قرار داده شده‌اند.

چنانچه هم اکنون دیدیم همین ارتباط‌گاه از طریق تصویر یک ستون جهانی [avisnmardi] که رابطه بلا واسطه آسمان و زمین و نگهدارنده آن دوست و اساس آن در جهان زیرین (مناطق درونی) ریخته شده جلوه‌گر می‌شود. چنین ستون جهانی تنها در مرکز زمین می‌تواند وجود داشته باشد چرا که تمام جهان مسکون در اطراف آن واقع است. پس در اینجا رشته‌ای از مفاهیم دینی و تصاویر جهانی داریم که به نحو جدایی ناپذیر به هم مربوطند و نظامی را شکل می‌دهند که در جوامع سنتی معمول بوده است و می‌توان آن را "نظام جهان"



نامید. الف - یک مکان مقدس در تجانس مکان شکافی ایجاد می‌کند. ب - این شکاف به طریق سمبولیک به صورت دروازه‌ای نمودار می‌شود که گذر از یک منطقه جهانی به منطقه دیگر از طریق آن ممکن می‌شود (از آسمان به زمین و بالعکس از زمین تا زیرزمین). ج - ارتباط با آسمان با تصاویر مشخصی بیان می‌شود که همه آنها به محور جهانی باز می‌گردند.

ستون (رک به: ستون جهانی)، نردبان (رک به: نردبان یعقوب)، کوه، درخت مو، و غیره؛ د - در حول این محور جهانی است که عالم (جهان ما) قرار گرفته؛ از این رو محور "در وسط" در "ناف زمین" واقع است یعنی مرکز زمین. اساطیر و آیینها و اعتقادات متفاوت بسیاری از این "نظام جهان" سنتی اخذ شده است. ذکر همه آنها در اینجا ممکن نیست، با این وجود می‌توانیم بحث خود را به چند مثال مأخوذ از تمدنهای گوناگون که به خصوص برای نشان دادن نقش مکان مقدس در زندگی جوامع سنتی مناسب است محدود کنیم. مکان چه به صورت حوزه‌ای مقدس، خانه‌ای آیینی، شهر، یا حتی اگر چون جهانی ظاهر شود، در هر حال سمبولیسم مرکز جهان به صورت آشکاری در آن وجود دارد. این سمبولیسم است که در اکثر موارد بیانگر رفتار مذهبی در مواجهه با مکان زندگی فرد است. با مثالی آغاز می‌کنیم که دارای این امتیاز است که به طور مستقیم نه تنها موافقت بلکه پیچیدگی این نوع سمبولیسم را نشان می‌دهد و آن کوه جهانی است، هم اکنون مشاهده کردیم که کوه در میان تصاویری واقع است که ارتباط میان آسمان و زمین را بیان می‌کند از این رو اعتقاد بر این است که در مرکز زمین واقع است. در واقع در برخی فرهنگها نامی از این کوهها می‌شنویم که چه واقعی یا اساطیری در مرکز زمین واقعند. نمونه‌ها عبارتند از کوه مرو در هند، هارابزیستی در ایران، "کوه سرزمینهای اساطیری" در بین النهرین، جریزیم در فلسطین که علاوه بر این "ناف زمین" هم نامیده می‌شد.

از آنجا که کوه مقدس، محور جهانی و ارتباط دهنده میان آسمان و زمین است، به معنایی آسمان را لمس کرده و برترین نقطه جهان را نشانه می‌کند و به تبع آن تصور می‌شود سرزمینی که آن را احاطه کرده است و شامل "جهان ما" است در میان کشورها از همه رفیعتر است. در سنت یهودی این نکته تأکید شده است: فلسطین که رفیعترین سرزمینها بود توسط سیل غرق نشد؛ طبق سنن اسلامی برترین مکانها زمین کعبه است، زیرا ستاره قطبی گواهی می‌دهد که روبه روی مرکز آسمان است. برای مسیحیان جلجتا نقش کوه مقدس را ایفا می‌کند. همه این اعتقادات بیانگر احساسی است که عمیقاً دینی است: "جهان ما" زمین مقدس است؛ زیرا نزدیکترین نقطه به آسمان است، زیرا از اینجا، از محل ما، رسیدن به آسمان ممکن است، از این رو جهان ما مکانی رفیع است. این مفهوم دینی در اصطلاحات گیتی‌شناسی با طرح سرزمین مورد علاقه‌ای که به ما تعلق دارد در محدوده کوه جهانی بیان می‌شود. مشاهدات بعدی همه گونه پیامدی را ترسیم کرده، به عنوان مثال مودی

تجربه دینی در مورد
عدم تجانس مکان
یک تجربه ابتدایی
نظیر آفرینش جهان
است.

که هم اکنون در مورد فلسطین ذکر شد که سرزمین مقدس تسلیم سیل نشد.

همین سمبولیسم مرکز رده دیگری از تصاویر جهانی و اعتقادات دینی را تفسیر می‌کند. مهمترین آنها عبارتند از:

الف - اعتقاد بر این است که اماکن مقدسه و معابد در مرکز جهان واقعند.

ب - گنبد، انعکاس کوه جهانی است، از این رو حلقه اتصال میان آسمان و زمین را تشکیل می‌دهد.

ج - پیدایش گنبدها عمیقاً به مناطق پایتتر باز می‌گردد. چند مثال در این مورد کفایت می‌کند. پس از ذکر این نمونه‌ها تلاش خواهیم کرد تا جنبه‌های گوناگون این سمبولیسم مشابه را استخراج کنیم. به این ترتیب شمول قابل توجه این مفاهیم سنتی جهان با وضوح بیشتری نمایان خواهد شد.

پایتخت حکومت عظیم چین در مرکز جهان واقع است؛ آنجا در روز چله تابستان عقربه یا شاخص سایه‌ای ندارد.

شگفت‌آور است که همین سمبولیسم در مورد معبد اورشلیم نیز مشهور است صخره‌ای که این معبد بر روی آن ساخته شده بود ناف زمین بود. نیکولاس توروایی، زایر ایسلندی که در

قرن دوازدهم به اورشلیم سفر کرده درباره زمین مقدس چنین نوشته است. "مرکز زمین آنجاست؛ آنجا در روز چله تابستان نور خورشید به طور عمودی می‌تابد." نظیر همین معنا در

ایران نیز وجود دارد. سرزمین ایران - (ایران ویج) مرکز و قلب زمین است - همان طور که قلب در مرکز بدن قرار دارد، به

جهت واقع بودن در مرکز عالم از موقعیت برتری برخوردار است. به همین دلیل اعتقاد بر این بوده که "شیز" یا بیت المقدس ایرانیان (به جهت واقع بودن در مرکز عالم) محل اصلی قدرت

سلطنت و علاوه بر این محل تولد زردشت است.

درباره شباهت گنبدها با کوههای جهانی و نقش آنها که

اتصال بین زمین و آسمان است، نامهایی که در اماکن مقدس بابل و وجود دارد خود شاهد این مدعاست، آنها "کوه خانه"،

"خانه کوه همه سرزمینها"، "کوه توانها"، "حلقه اتصال میان آسمان و زمین"، و نظایر اینها نامیده می‌شوند. زیگورات در

لغت کوه جهانی است؛ "و هفت داستان، هفت بهشت"،

سیاره‌ای را که روحانی با بالا رفتن از آن به قله جهان رسید،

مانند سمبولیسمی که معبد عظیم بوربودور در یاوارا تفسیر می‌کند و به منزله یک کوه مصنوعی است. بالا رفتن از این کوه

به منزله سفری پرشور به مرکز جهان و رسیدن به بالاترین

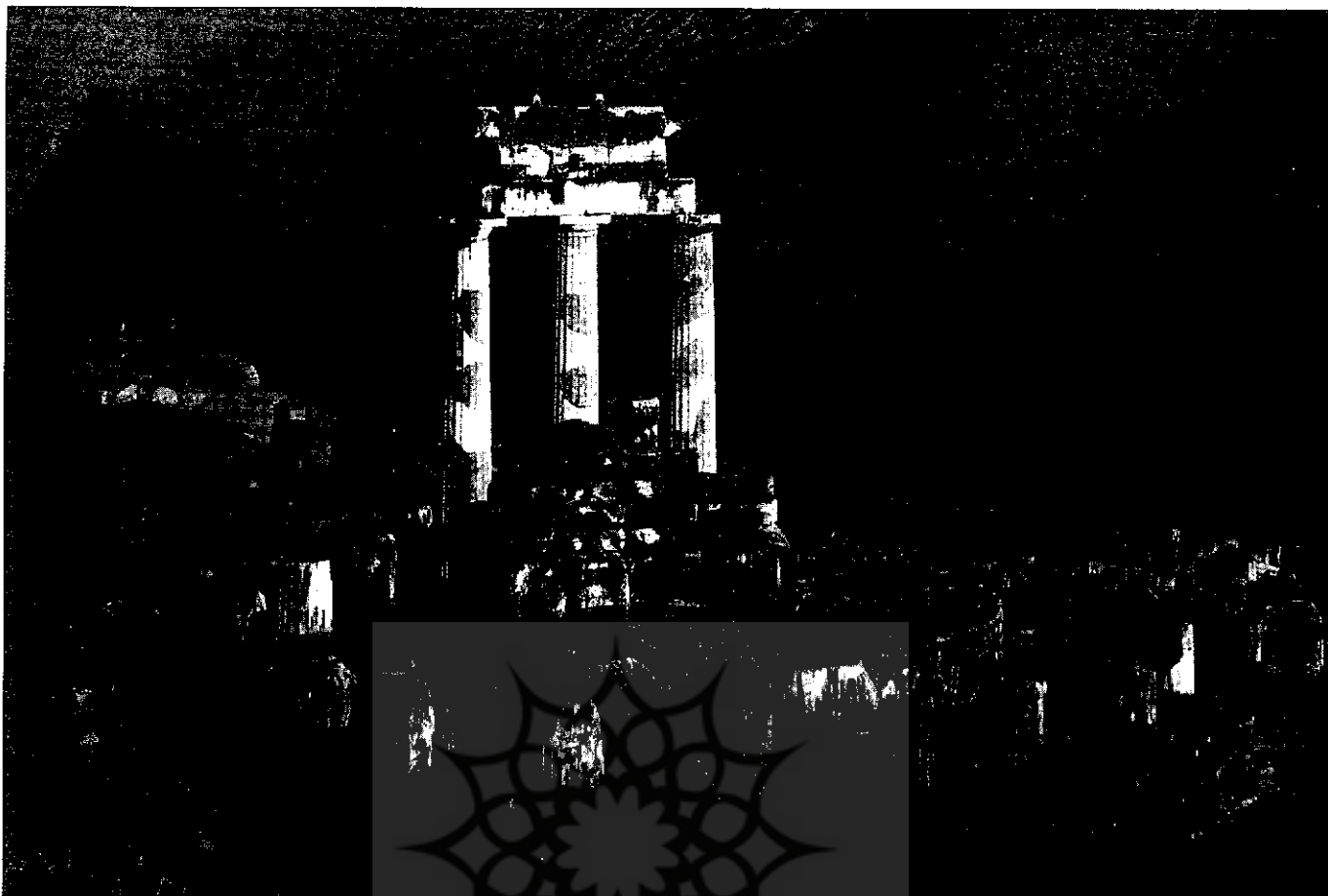
مراتب است و زایر طی آن یک جهش از زمین‌های به زمین دیگر را تجربه نموده و به، "منطقه پاک" که ورای عالم غیر

مقدس است، می‌رسد.

"دورانکه" "حلقه ارتباط میان آسمان و زمین" نامی بود که

به شماری از اماکن مقدس بابل اطلاق می‌شد (این مورد درینپور، لارسا، سپارا و نقاط دیگر وجود دارد). بابل نامهای

زیادی داشت که از آنجمله است "خانه پایه آسمان و زمین" "حلقه ارتباط میان آسمان و زمین"، اما نیز در بابل بود که ارتباط میان زمین و طبقات پایتتر، ایجاد می‌شد، زیرا شهر در باب آپسی [bab-Apsi] "دروازه آپسو" ساخته شده بود و آپسو



”جهان ما” همواره در مرکز واقع است

از همه آنچه که گفته شد، این نتیجه حاصل می‌شود که جهان حقیقی همواره در مرکز و در وسط واقع است، زیرا در این محل است که انقطاعی در طرح وجود دارد و از این رو محل ارتباط میان این سه منطقه جهانی است. وسعت سرزمین هر قدر که باشد، همواره جهانی کامل را عرضه می‌نماید. یک کشور کامل (مانند فلسطین، یک شهر (اورشلیم) یک معبد (گنبد اورشلیم) همه به نحو برابر نمایانگر تصویری از جهان است.)

در مورد سمبولیزم گنبد، فلویوس ژوروس نوشت که حیات سمبول دریاست (یعنی مناطق پایبتر)، محل مقدس نمودار زمین و قدس الا قداس آسمان است. [Art. و jud.III]. پس روشن است که هم تصویر جهانی و هم مرکز در جهان مسکون، تکرار شده‌اند. فلسطین، اورشلیم و گنبد، به کرات و در آن واحد نمایانگر تصویر جهان و مرکز عالم است. این چندگانگی مراکز و تکرار تصویر جهان در میزانهای کوچکتر و کوچکتر در بردارنده یکی از مشخصه‌های نوعی جوامع سنتی است.



ترجمه: ب. د

نام آبهای آشفتهگی پیش از آفرینش بود. همین سنت در میان عبرانیان نیز وجود دارد، عمق صخره معبد اورشلیم به تهوم [Tehom] که معادل عبری اِپسو است، می‌رسید. و همانطور که بابل دارای دروازه اِپسو بود، قبه الصخره در اورشلیم نیز دارای ”دهان تهوم“ است.

اِپسو یا تهوم، نشانگر آشفتهگی آبها، کیفیت ایجاد ماده جهانی و در همان حال جهان مرگ و همه آنچه که پیش از حیات و پس از آن است، می‌باشد. دروازه اِپسو و صخره در بردارنده ”تهوم“ نه تنها نشاندهنده نقطه تقاطع (و از اینرو ارتباط) میان جهان زیرین و زمین است، بلکه تفاوت در منزلت علم الوجودی میان این دو طرح کیهانی را نیز نشان می‌دهد. میان تهوم و قبه الصخره که دهانه آنرا مسدود کرده است، شکست در طرح وجود دارد و گذر از درون به بیرون، از مرگ به زندگی است. آبهای آشفتهگی پیش از آفرینش در عین حال نشانگر بازگشت به صورتی که در پی مرگ می‌آید و رجعت به وجه گرمی وجود، نیز هست.

از دیدگاهی می‌توان نواحی پایبتر را با مناطق بیابانی ناشناخته‌ای که سرزمین مسکون را در بر گرفته است، برابر دانست، جهان زیرزمین که عالم ما به صورتی محکم بر روی آن ساخته شده، مقارن با آشفتهگی است که تا مرزهای آن گسترش دارد.